

A Persian translation of
On Heroes and Tombes by Emmanouil Sédano
Originally published in Spanish under the title
Héroes vivos y tumbas, 1961, by Faber Edition,
Buenos Aires, Argentina.
Translated into English by Helen R. Lane, 1981.
First published in Great Britain 1990
by Jonathan Cape Ltd.

دربارهٔ قهرمانان و گورها

ارنستو ساباتو

ترجمهٔ
مصطفی مفیدی



انتشارات نیاره

www.darbarez.com

یادداشت مترجم فارسی

ارنستو ساباتو، رمان‌نویس، منتقد ادبی، و مبارز سیاسی آرژانتینی، در ۲۴ ژوئن ۱۹۱۱ در روخاس، بوئنوس آیرس، آرژانتین به دنیا آمد. یکی از روشنفکران برجسته قرن بیستم آرژانتین است که هم به شیوه سوررالیسم و هم در سبک و سیاق تفسیر واقعی پدیده‌ها در زندگی واقعی و خیالی قلم می‌زند. وی اساساً فیزیکدان است. در سال ۱۹۳۷ در رشته فیزیک درجه دکترا گرفت. سپس در ۱۹۳۸ در آزمایشگاه ژولیوت-کوری در پاریس و در ۱۹۳۹ در مؤسسه فن‌شناسی ماساچوست (MIT) به تحقیق و پژوهش مشغول شد. در ۱۹۳۹ مقاله‌ای تخصصی به نام تابش‌های کیهانی منتشر کرد. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ در دانشگاه لاپلاتا به تدریس پرداخت، تا آنکه از طرف رژیم دیکتاتوری پرون از حیث سیاسی نامطلوب تشخیص داده شد و مجبور به استعفا گشت.

ارنستو ساباتو یکی از برجسته‌ترین چهره‌های روشنفکری آرژانتین است، نه تنها به سبب آثار ادبی‌اش، بلکه همچنین به علت نقش چشمگیر و شجاعانه‌ای که به منزله ندای خرد و عقلانیت در برابر رژیم‌های نظامی ستمگر ایفا کرد. او به مقام بین‌المللی ممتازی نائل شد و در سراسر آمریکای لاتین، اروپا، اسرائیل، و دانشگاه‌های مهم ایالات متحد با سخنرانی‌های خود به نشر علم و آگاهی پرداخت.

پس از جنگ جهانی دوم ایمانش را به علم از دست داد و به ادبیات روی آورد. از زمره مهم‌ترین آثار ادبی او می‌توان از تونل، درباره قهرمانان و گورها، و *Abaddon el Exterminador* نام برد که این کتاب اخیر برنده جایزه بهترین کتاب خارجی در فرانسه شد. علاوه بر این در سال ۱۹۸۵ به سبب چهار دهه تلاش ادبی موفق به دریافت جایزه میگل سروانتس شد (که معادل جایزه نوبل برای ادبیات در

یادداشت نویسنده

نوع خاصی از روایت داستانی هست که نویسنده سعی می‌کند به کمک آن خود را از دلمشغولی‌ای که حتی برای خودش هم روشن نیست برهاند. خوب یا بد، من فقط داستانی از این نوع می‌توانم بنویسم. از آغاز نوجوانی اجباری در خود احساس کرده‌ام به نوشتن شمار زیادی از داستان‌هایی که برایم غیرقابل درک بودند. خوشبختانه تلاش چندانی برای چاپ آنها نکردم، و در سال ۱۹۴۸ تصمیم گرفتم فقط یکی از آنها، یعنی تونل، را به ناشر بسپارم. در سیزده سالی که از آن تاریخ می‌گذرد، همچنان به کند و کاو در دهلیز تودرتوی تاریکی که به راز بنیادین زندگی ما راه می‌برد ادامه داده‌ام. گاه و بیگاه سعی کرده‌ام حاصل کاوش‌هایم را روی کاغذ بیاورم، اما هر بار به بی‌مقداری آنها بیشتر پی‌بردم و در نهایت چنان دلسرد شدم که بیشتر دست‌نوشته‌هایم را از بین بردم. امروز تنی چند از دوستانی که بازمانده‌های آن نوشته‌ها را خوانده‌اند اصرار کردند که آنها را منتشر کنم. میل دارم در اینجا از همه آنها به سبب باور و اعتمادی که متأسفانه من خودم هرگز در خود ندیده‌ام سپاسگزاری کنم.

این رمان را به زنی پیشکش می‌کنم که در لحظاتی که اعتمادم را از دست می‌دادم، و این در بیشتر وقت‌ها پیش می‌آمد، مصرانه به من دلگرمی می‌داد. بدون یاری و مهربانی او، من از شکیبایی لازم برای به پایان بردن کار بی‌بهره می‌ماندم. و گرچه او بی‌شک درخور ره‌آوردی گرانبهارتر است، این رمان با همه نقصان‌هایش متعلق به اوست.

در یک روز شنبه ماه مهی ۱۹۵۳، دو سال پیش از حوادث باراکاس^۱، جوانک بلندقندی با شانه‌های خمیده در یکی از پیاده‌روهای پارک لاته‌ما^۲ قدم می‌زد. روی نیمکتی نزدیک مجسمه سیرس^۳ نشست، و غرق در اندیشه، بی‌آنکه کاری بکند، آنجا ماند. آن‌گاه که پس از مرگ آله‌خاندرا، مارتین تکه‌پاره‌هایی از آن عاجرا را به نحوی معشوش و از هم‌گسسته برای برونو روایت کرد، او چنین اندیشید «همچون قایقی که بر پهنة دریاچه‌ای وسیع شناور است، دریاچه‌ای به ظاهر آرام، اما آشفته از تلاطم‌هایی در اعماق.» و برونو نه تنها به این می‌اندیشید، بلکه آن را درک می‌کرد - واقعاً درک می‌کرد! - زیرا این مارتین هفده ساله او را به یاد جد خودش می‌انداخت: برونوی دوردست‌ها که گاهگاه او را از این سوی فاصله‌ای سی‌ساله در فضایی مبهم و تیره‌گون، غنی‌گشته از عشق، و ویران‌شده از یأس و مرگ به نیم‌نگاهی می‌دید. تصویر غم‌انگیزی از او در آن پارک قدیمی با روشنایی بی‌رمق عصرهایش، که روی تندیس‌های بی‌ادعا، روی شیرهای برنزی غم‌زده، روی خیابان‌های پوشیده از برگ‌های پلاسیده و پژمرده درنگ می‌کرد در خاطر داشت. در این ساعت است که همه‌های ضعیف به تدریج به گوش می‌رسند، سرو صداهای بلند خرد خرد در دوردست‌ها محو می‌شوند، درست همان‌طور که گفتگوهای بسیار بلند در اتاق مرد بیماری در حال احتضار خاموش می‌شوند؛ و سپس جهیدن فواره، گام‌های مردی که قدم‌زنان دور می‌شود، جیک جیک پرندگان

1. Barracas

2. Lezema

۳. Ceres [در اساطیر یونان] دختر ساتورن و ره‌آو خواهر ژوپیتر؛ بانو خدای زراعت است - م.